

شریعتی، تئوریسین سوسیالیسم اسلامی

بررسی ریشه‌ها و آثار افکار و آرای اقتصادی علی شریعتی در گفت‌وگو با موسی غنی‌نژاد

موسی غنی‌نژاد، اقتصاددان، درباره خط فکری شریعتی می‌گوید: خط فکری او دو مولفه اصلی دارد؛ یکی اینکه شریعتی به شدت طرفدار اسلام شیعی عملگراست که به دنبال نهضت و انقلاب است، دیگر اینکه به شدت تحت تأثیر مارکسیسم به‌عنوان آخرین دستاورد علمی در حوزه تاریخ و جامعه‌شناسی است. شریعتی با این ابزار «علمی» مارکسیستی همه تفسیرهای اسلامی را که در حوزه سیاست و اقتصاد با مارکسیسم مغایر است، «ارتجاعی» می‌خواند و رد می‌کند. شریعتی ماموریت خود را این می‌داند که اندیشه شیعی و به‌زعم خودش شیعه علوی را از آرایه‌های سرمایه‌داری که به آن چسبانده‌اند پاک کند و در تمام سخنرانی‌ها و آثارش در حال انجام این ماموریت است. غنی‌نژاد که خود در دوران دانشجویی از حاضران در سخنرانی‌های شریعتی بوده، با بیان اینکه شریعتی اهل علم نبود، بلکه اهل خطابه بود، می‌گوید: سخنرانی‌های شریعتی بسیار جذاب و به‌خصوص برای جوان‌ها جالب بود، همه را شیفته خود می‌کرد، ولی وقتی به خانه می‌رفتید و فکر می‌کردید بالاخره او چه گفت، چیزی دستتان نمی‌آمد. فقط علیه مستکبران و جهان‌خواران و سرمایه‌داران شعار می‌داد.

افکار علی شریعتی درباره سوسیالیسم و سرمایه‌داری تحت تأثیر چه فضا و افرادی شکل گرفته بود؟

سال‌های تحصیل دکتر شریعتی در فرانسه یعنی سال‌های ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۳ خورشیدی مصادف با اواخر دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰ میلادی بود که سال‌های اوج روشنفکری چپگرایی فرانسوی به‌عنوان یک جریان به‌شدت ضد سرمایه‌داری، ضد آمریکایی و ضد استعمار است. مبارزات آزادیبخش الجزایر نیز موضوع مهم دیگری بود که در آن سال‌ها بر روشنفکران فرانسوی مثل سارتر و کامو تأثیر گذاشت. در واقع در سال‌هایی که شریعتی در فرانسه زندگی می‌کرد و افکارش در حال شکل‌گیری بود،

اندیشه‌های چپگرایانه و اندیشه‌های جهان‌سومی اوج گرفته بود. شریعتی هم به‌شدت تحت تأثیر نویسندگان فرانسوی‌زبان مثل فرانتس فانون و امه سزر بود که ضد سرمایه‌داری و از مارکسیست‌های طرفدار جهان سوم یا استعمارستیز بودند. او وقتی به فرانسه رفت و با اندیشه‌های «مترقی چپ مارکسیستی» آشنا شد، این احساس را پیدا کرد که آخرین اندیشه‌های علمی پیشرفته در حوزه جامعه‌شناسی و تاریخ، اندیشه‌های مارکسیستی است. شریعتی در ایران هم به‌شدت به اسلام شیعی علاقه‌مند بود. او وقتی با کتاب «بودن خداپرست سوسیالیست» آشنا شد که ادعا می‌کند سوسیالیسم یک پدیده اسلامی است و برای اولین بار در اسلام مطرح شده، شیفته این فکر شد که آخرین دستاوردهای علمی در حوزه علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی، بر اساس اندیشه‌های ملهم از آموزه‌های اسلامی شکل گرفته است. و این موضوع در واقع خط فکری بعدی شریعتی را در تمامی سخنرانی‌ها و نوشته‌هایش تعیین می‌کند. در واقع خط فکری او دو مولفه اصلی دارد؛ یکی اینکه شریعتی به شدت طرفدار اسلام شیعی عملگراست که به دنبال نهضت و انقلاب است، دیگر اینکه او به شدت تحت تأثیر مارکسیسم به‌عنوان آخرین دستاورد علمی در حوزه تاریخ و جامعه‌شناسی است. شریعتی با این ابزار «علمی» مارکسیستی همه تفسیرهای اسلامی را که در حوزه سیاست و اقتصاد با مارکسیسم مغایر است، «ارتجاعی» می‌خواند و رد می‌کند. به همین علت او هیچ میانه‌ای با فقه ندارد چون فقها اعتقادات عمیقی به مالکیت خصوصی و تجارت آزاد دارند و شریعتی به‌شدت از اینها بیزار است چون او به‌نوعی اسلام مارکسیستی اعتقاد پیدا کرده است و تصور می‌کند رگه‌های اقتصاد آزاد و تجارت و مالکیت خصوصی که در اسلام بوده، بر ساخته‌های بعدی برای قلب اسلام واقعی، خدشه وارد کردن به اسلام حقیقی و تحریف آن هستند. شریعتی ماموریت خود را این می‌داند که اندیشه شیعی و به‌زعم خودش شیعه علوی را از آرایه‌های سرمایه‌داری که به آن چسبانده‌اند پاک کند و در تمام سخنرانی‌ها و آثارش در حال انجام این ماموریت است.

شریعتی از اقتصاد، نظام بازار یا سرمایه‌داری و سوسیالیسم چه درک و برداشتی داشت و برداشتهای او با تعاریف علمی این مفاهیم چه نسبتی دارد؟



با کمال تأسف باید بگویم شریعتی از نظر فکری بسیار سطحی بود. یعنی نه اسلام را به‌درستی و با دقت و عمق خوانده و فهمیده بود و نه اندیشه‌های غربی را؛ با اینکه در فرانسه به‌اصطلاح جامعه‌شناسی خوانده بود. در واقع او در هیچ کدام از این حوزه‌های فکری معلومات عمیقی نداشت. من به این دلیل این ادعا را مطرح می‌کنم که در آثار شریعتی کمتر ارجاعی به متفکران مهم فرانسوی اعم از مارکسیست یا غیر آن پیدا می‌کنید، که در حالی که در سال‌هایی که شریعتی در فرانسه بود، متفکران مارکسیست مهمی مثل لویی آلتوسر شناخته‌شده بودند، اما در آثار شریعتی ارجاعی به آثار متفکران مهمی از این قبیل پیدا نمی‌کنید. در حوزه اسلام

هم همین‌طور است. مثلاً آقای شریعتی که سرمایه‌داری را نقد می‌کند، سرمایه‌داری را با مفهوم کنز در اسلام یکی می‌گیرد، در حالی که اگر به نوشته‌های علامه طباطبایی و تفسیری که از مفهوم کنز در اسلام و گنج کردن ثروت ارائه کرده، نگاهی می‌انداخت، متوجه می‌شد که تفسیرش کاملاً اشتباه است. او اصلاً متوجه نشده است که مفهوم کنز و گنج کردن هیچ ربطی به سرمایه‌داری ندارد. کنز یا گنج کردن یک مفهوم کاملاً قدیمی است و امروز اصلاً وجود ندارد که بخواهیم بگویم این سرمایه‌داری است یا نیست. کنز یا گنج کردن که در قرآن بسیار تطبیح شده به این معنی است که ابزار تجارت یعنی سکه‌های طلا و نقره یا دینار و درهم را جایی دفن کنید یعنی از جریان تجارت خارج سازید. در آن دوران، عده‌ای تصور می‌کردند با این کار می‌توانند پس‌انداز کنند یا علاقه شدیدی به نقره و طلا داشتند و برای روز مبادا اینها را گنج می‌کردند و در زیرزمین یا گوشه‌ای از خانه مخفی می‌کردند و این کار باعث کمبود میزان سکه‌های طلا و نقره به‌عنوان ابزار تجارت می‌شد و در جریان آن اختلال ایجاد می‌کرد. کنز در قرآن به همین علت تطبیح شده است نه به خاطر اینکه یک عده ثروتمندان زیاد می‌شود. علامه طباطبایی این مسأله را در تفسیر المیزان با دقت توضیح داده است. در اسلام اصلاً اثبات ثروت مذموم نیست؛ هر قدر زمین، ابزار تولید یا وسایل منزل و... را انباشته کنید اشکالی ندارد، آنچه اشکال دارد این است که ابزار تجارت را از دور تجارت خارج و در جایی محبوس کنید چون این کار به رونق تجارت و فعالیت اقتصادی لطمه می‌زند و آن را دچار اشکال می‌کند. این مسأله ساده اقتصادی را که البته از نظر تاریخی مشخص است و علامه طباطبایی آن را کاملاً توضیح داده، دکتر شریعتی متوجه نشده؛ یا اصلاً نخوانده یا به آن توجه نکرده است و اسم کنز را که در قرآن تطبیح شده، سرمایه‌داری گذاشته است. این به سرمایه‌داری چه ربطی دارد؟ سرمایه‌داری نظامی متعلق به زمانه ماست. درست است که در قرن‌های گذشته هم تجارت وجود داشته، اما سرمایه‌داری به مفهومی که شریعتی از آن حرف می‌زند یک موضوع جدید یا به قول فقها امری «مستحدثه» و مربوط به دو سه قرن اخیر است. در این دوره اصلاً کسی کنز نمی‌کند، اگر کسی سرمایه‌دار باشد، پولش را به جریان می‌اندازد نه اینکه پولش را از

در آثار شریعتی کمتر ارجاعی به متفکران مهم فرانسوی اعم از مارکسیست یا غیر آن پیدا می‌کنید، در حالی که در سال‌هایی که شریعتی در فرانسه بود، متفکران مارکسیست مهمی مثل لویی آلتوسر شناخته‌شده بودند، اما در آثار شریعتی ارجاعی به آثار متفکران مهمی از این قبیل پیدا نمی‌کنید.

جریان خارج کند. آقای شریعتی مسائل به این سادگی را متوجه نشده است. به همین علت می‌گویم او دانش خیلی سطحی از اسلام داشت به طوری که حداقل در حوزه اقتصادی به ابتدایی ترین مسائل عقلی و منطقی هم توجه نمی‌کرد.

شریعتی در حوزه تفکر غربی هم آدمی بسیار سطحی بود. مثلاً دکترای جامعه‌شناسی از فرانسه داشت، اما یک جامعه‌شناس معتبر فرانسوی با اروپایی پیدا نمی‌کنید که شریعتی در آثارش به او ارجاع داده باشد. معلوم است که هیچ کدام را نخوانده است. دکتر شریعتی اهل علم نبود، اهل خطابه بود و سخنرانی‌های بسیار غرا و جذابی داشت. من بارها به جلسات سخنرانی‌اش در حسینیه ارشاد و دانشگاه تهران رفته بودم. سخنرانی‌های شریعتی بسیار جذاب و به خصوص برای جوان‌ها جالب بود، همه را شیفته خود می‌کرد، ولی وقتی به خانه می‌رفتم و فکر می‌کردید بالاخره او چه گفت، چیزی دستتان نمی‌آمد. فقط علیه مستکبران و جهان‌خواران و سرمایه‌داران شعار می‌داد و می‌گفت دنیا متعلق به زحمتکش‌هاست و فقر است و باید این ظلم از بین برود. او این شعارها را با جملات خیلی زیبا و خطابه‌های خیلی جذاب بیان می‌کرد. اگر به کتاب‌های او هم نگاه کنید، همه‌اش همین است.

ک شما خودتان به دکتر شریعتی علاقه داشتید یا فقط شنونده سخنرانی‌هایش بودید؟
من علاقه‌مند بودم. شریعتی آن زمان خیلی معروف بود. من در سال ۱۳۴۸ وارد دانشگاه تهران شدم، در سال‌های ۱۳۴۸ و ۱۳۴۹ دکتر شریعتی سخنرانی‌های زیادی داشت. یک بار به یکی از جلسات سخنرانی او در تالار فردوسی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران رفتم. قبلاً در حسینیه ارشاد هم سخنرانی‌هایش را شنیده بودم، اما اولین باری که احساس بدی نسبت به او پیدا کردم در آن سخنرانی دانشگاه تهران بود. دقیقاً به یاد دارم که او یک ساعت و نیم دیر رسید. در هوای گرم خردادماه سالن پر از جمعیت بود و حتی تعدادی از دانشجویان روی زمین نشسته بودند و همه از گرما کلافه بودند. دکتر شریعتی وقتی بعد از یک ساعت و نیم تاخیر وارد شد، اولین جمله‌ای که گفت این بود که علت تاخیر من ترافیک بود و بعد شروع کرد به بدویبره گفتن به شهرداری و ترافیک. در حالی که او از وضع ترافیک خبر داشت و باید زودتر راه می‌افتاد. اولین کاری که یک آدم متمرد در چنین شرایطی می‌کند، عذرخواهی است، اما او این کار را نکرد و این رفتار بر من اثر خیلی بدی گذاشت و توی ذوقم زد. بعد که به تدریج با نگاه شریعتی بیشتر آشنا شدم، دیدم او یک آدم شعاری است. به هر حال ما با وجود ممنوعیت، کم‌وبیش کتاب‌های مارکسیستی را پیدا می‌کردیم و می‌خواندیم و من دیدم چیزهایی که شریعتی می‌گوید خیلی هم به مارکسیسم ربطی ندارد و فقط شعار می‌دهد. بعدها برای من روشن شد که اصلاً داستان شریعتی چیست.

ک آرا و نظرات اقتصادی شریعتی در جامعه زمان خودش بر افکار عمومی چه اثری گذاشت؟ چرا هنوز نقد آرای اقتصادی شریعتی و دیگر روشنفکران معاصر او مهم است؟
به نظر من خود شریعتی، جدا از نظرات اقتصادی‌اش، به‌طور کلی به خاطر تفسیرش از اسلام و نظرات سیاسی‌اش هنوز هم خیلی طرفدار دارد. شریعتی یک سال قبل از انقلاب فوت کرد، ولی در مقطع انقلاب، اندیشه‌های او تأثیر فوق‌العاده زیادی در همه مراحل انقلاب گذاشته است. بسیاری از انقلابیون آن زمان به خصوص جوانان طرفدار شریعتی بودند. ما رد پای اندیشه‌های شریعتی را در قانون اساسی جمهوری اسلامی و قبل از تدوین قانون اساسی در تصمیمات شورای انقلاب در حوزه اقتصاد و بانکداری و... می‌بینیم. بسیاری از جریان‌های سیاسی مختلفی هم که در حوزه‌های اسلامی به وجود آمدند، از هر جهت حتی از نظر اقتصادی تحت تأثیر شریعتی بودند. البته شریعتی حرف اقتصادی خاصی از خود نداشت و حرف‌های مارکسیست‌ها را به‌صورت خیلی سطحی تکرار می‌کرد. او حتی آثار نظریه پردازان مهم مارکسیست را هم درست نخوانده بود و بیشتر تحت تأثیر شعارهای مارکسیست‌های جهان سومی مبارز امثال فرانسه فانون و امه سزر بود. شما تحقیق کنید ببینید این افرادی که نام بردم واقعاً چه جایگاهی در اندیشه مارکسیستی دارند.

شریعتی از نظر تفکر سیاسی-اقتصادی متأثر از مارکسیست‌های جهان سومی بود که به‌شدت ضد سرمایه‌داری جهانی و ضد سرمایه‌گذاری خارجی هستند و به قول خودشان ضد امپریالیسم اقتصادی که به نظر من اصلاً چنین چیزی وجود ندارد؛ امپریالیسم و سلطه‌طلبی سیاسی وجود دارد که الان هم مصداقش امریکاست، ولی امپریالیسم اقتصادی اصلاً وجود خارجی ندارد و یک مفهوم کاملاً متناقض است که لنین اولین بار مطرح کرده و بعد مارکسیست‌های جهان سومی پی آن را گرفته‌اند. این افکار در شریعتی بود. شریعتی در کتاب «شعبه حزب تمام» شیعه را به یک حزب سیاسی تعبیر می‌کند یعنی اسلام از نظر او ابزار کسب قدرت سیاسی است. او در این کتاب که متن پیاپی شده

شریعتی، جدا از نظرات اقتصادی‌اش، به‌طور کلی به خاطر تفسیرش از اسلام و نظرات سیاسی‌اش هنوز هم خیلی طرفدار دارد. اندیشه‌های او تأثیر فوق‌العاده زیادی در همه مراحل انقلاب گذاشته است.

چند سخنرانی است چنین نگاهی به اسلام شیعی دارد. البته شیعه‌ای که او از آن سخن می‌گفت، شیعه مارکسیستی یا به قول خودش، شیعه ابوذری بود. از نظر او هر گونه رابطی با غرب رابطه گرگ و میش است که باید قطع شود و اصلاً نباشد. دیدگاه شریعتی این است که هر گونه سرمایه‌داری بد مطلق است و فرقی نمی‌کند سرمایه‌گذار یک مسلمان متعبد باشد یا یک مسیحی یا یهودی. تبدیل کردن شیعه به ابزاری برای کسب قدرت سیاسی در آرای او در واقع با هدف پیاده کردن آرمان‌های سوسیالیستی پیگیری می‌شد که همان آرمان‌های مارکسیستی مثل پیروزی کارگران و پرولتاریا و حاکم شدن آنها بر دنیاست. یکی دیگر از ویژگی‌های فکری شریعتی که بر روشنفکران دینی پس از او تأثیر بسیار گذاشته، نقد او بر فقه است. اسلام برخلاف مسیحیت فقط دین آخرت نیست؛ دین دنیا هم هست. بخش مهمی از وجه دنیوی بودن دین اسلام مبتنی بر حقوق اسلامی است که متصدیان آن فقها و روحانیون هستند، اما شریعتی به‌شدت با فقها و روحانیون مخالف بود چون به خاطر دیدگاه مارکسیستی که داشت معتقد بود فقه شیعه انحراف از اسلام است چون به مدت سیزده، چهارده قرن درباره معاملات و تجارت و مالکیت خصوصی و در تایید اینها صحبت کرده است. این تعبیر شریعتی بود که به‌صورت مستقیم یا غیرمستقیم مطرح می‌کرد. به همین علت اختلافاتی بین شریعتی و روحانیون وجود داشت. شهید مطهری و روحانیون دیگر با شریعتی مساله داشتند و از اینکه حسینیه ارشاد به پایگاه افکار مارکسیستی تبدیل شده انتقاد می‌کردند. طرز فکر شریعتی یعنی شیعه‌ای که او تبلیغ می‌کرد، اسلام بدون فقها و بدون روحانیون بود. شاید صریح این را نمی‌گفت ولی این مضمون در حرف‌هایش بود. روشنفکران دینی ما که در ۲۵ سال اخیر به‌خصوص از جریان دوم خرداد به بعد سر برآورده‌اند، یعنی دکتر سروش و اعوان و انصارش، طرفدار شریعتی هستند و تقریباً همین حرف‌ها را می‌زنند. در حالی که بخش دنیوی اسلام که می‌تواند بسیار مدرن و برای زندگی امروزی ما کارساز باشد بخش فقه و حقوق اسلام است. اما روشنفکران دینی فقه را کاملاً کنار می‌گذارند. شریعتی از منظر مارکسیستی آن را رد می‌کرد چون معتقد بود فقها از این طریق سرمایه‌داری را توجیه می‌کنند. حالا روشنفکران دینی هم به‌صورت دیگری همان کار شریعتی را می‌کنند؛ مثلاً سروش معتقد است فقها انحصار قدرت سیاسی را به دست گرفته‌اند و از این منظر فقه را رد می‌کند و البته از شریعتی هم همیشه در کل دفاع می‌کند.

ک شریعتی در مقابل فقه، عرفان را مطرح می‌کند و شعار «عرفان، برابری و آزادی» از شعارهای مستخرج از آثار اوست. اگر یک نظام اقتصادی مشخص از آرای او قابل استخراج باشد، در آن نظام، شعارهای شریعتی چگونه قرار است محقق شود و نسبت این شعارها با توسعه اقتصادی و سیاسی چیست؟

نظام اقتصادی مشخصی از آرای شریعتی قابل استخراج نیست. این شعارها فقط در جهت نفی سرمایه‌داری است و نفی سرمایه‌داری به‌طور منطقی به معنای تایید سوسیالیسم است. البته شریعتی هم ابایی از این نداشت که از سوسیالیسم دفاع کند. او این کار را می‌کرد و اساساً از تاریخ اسلام و حتی قرآن تفسیر مارکسیستی ارائه می‌کرد. تفسیری که شریعتی از داستان «هابیل و قابیل» می‌دهد، کاملاً منطبق با ایده مارکسیستی است. مارکسیست‌ها از جامعه اشتراکی اولیه سخن می‌گویند که در آن گویا مالکیت خصوصی وجود نداشت. آقای شریعتی می‌گوید هابیل نماد آن جامعه اشتراکی است و قابیل قاتل برادرش هابیل، شغل کشاورزی داشت که مالکیت خصوصی را بنیاد نهاد و دنیا را تبدیل به جهنم کرد و جنگ طبقاتی از همان جا آغاز شد. کدام فقه و مفسر قرآنی چنین تفسیری را می‌پذیرد؟ تفسیر شریعتی از قرآن به این شکل است. شریعتی فقط شعار می‌داد، البته شعارهای ایدئولوژیکی که برای جوانان جذاب و تأثیرگذار بود. تأثیرگذاری این شعارها به حدی بالا بود که تا همین حالا ادامه دارد. حتی در انتخابات ریاست جمهوری اخیر هم بعضی اوقات تأثیر این حرف‌ها را پیدا می‌کنید. کاندیدایی که از ۹۶ درصدی به ۴ درصدی حرف می‌زد، در واقع همان شعارها را تکرار می‌کرد. روشنفکران دینی ما که باید با گذشته خود تسویه حساب کنند هنوز روشن نکرده‌اند که این حرف‌ها را قبول دارند یا ندارند. سروش از یک طرف از لیبرالیسم سیاسی دفاع می‌کند و از طرف دیگر طرفدار دکتر شریعتی است و همان حرف‌های شریعتی را به شکلی دیگر تکرار می‌کند و در عین استفاده از مواهب تمدن غربی با مظاهر آن مخالفت می‌کند. این تناقض است. نمی‌توان به‌صورت کفی محاسبه کرد، اما به یقین می‌توان گفت اندیشه‌های نادرست شریعتی تأثیر بسیار زیادی بر تحولات منفی جامعه ما در مقطع انقلاب و بعد از انقلاب داشته است و این تأثیر منفی متأسفانه تا امروز ادامه دارد.

شیعه ابزاری

تبدیل کردن شیعه به ابزاری برای کسب قدرت سیاسی در آرای او در واقع با هدف پیاده کردن آرمان‌های سوسیالیستی پیگیری می‌شد که همان آرمان‌های مارکسیستی مثل پیروزی کارگران و پرولتاریا و حاکم شدن آنها بر دنیاست.